



پیغام عشق

قسمت هزار و چهارصد و بیست و هفتم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۸۰ گنج حضور، بخش اول

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۶۰

گر همی خواهی سلامت از ضرر

چشم زاول بند و پایان را نگر

اگر می خواهی از ضرر و زیانی که فکر و عمل برحسب من ذهنی به تو می زند در امان بمانی، تمرکزت را روی خودت بگذار و بدان که در ابتدا به عنوان امتداد خدا وارد جهان همانیدگی ها شده ای. پس با فضاگشایی و عدم کردن مرکز، چشمت را بر این جهان و همانیدگی ها بند و به پایان راه که زنده شدن به بی نهایت و ابدیت خداوند است بنگر.

نکته: ما با فکر و عمل برحسب من ذهنی گمان می کنیم داریم به خودمان سود می رسانیم، ولی برعکس در حال ضرر زدن به خودمان هستیم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۵۷

حَبْذا دو چشمِ پایانِ بینِ راد

که نگه دارند تن را از فساد

*حَبْذا: خوشا

*راد: حکیم، فرزانه، جوانمرد



خوشا به حال دو چشم انسان خردمندی که فضا را باز کرده و پایان راه و فضای بی‌نهایت وسیع درون را می‌بیند و این فضاگشایی و پایان‌بینی‌اش، تن او را از تباهی و ضرر تنگنای من‌ذهنی حفظ می‌کند و اجازه نمی‌دهد چهار بُعد وجودی‌اش به تباهی و نابودی کشیده شود.

نکته: اگر منقبض شویم، مرکزمان جسم باشد و ذهنمان را به مرکز بیاوریم، نمی‌توانیم پایان را ببینیم. پایان در واقع جنس خداگونه ماست.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۳۷۲

بنگر سوی حریفان که همه مست و خرابند

تو خمش باش و چنان شو، هله ای عربده‌باره

*عربده‌باره: آن که بسیار بدمستی می‌کند. عربده‌جوی

ای انسان، به حریفان و همراهانی مثل مولانا و حافظ که مست و خراب زندگی هستند نگاه کن که فضا را باز کرده‌اند و به بی‌نهایت خدا زنده شده‌اند.

ای کسی که دائماً عربده می‌کشی و مدام با من‌ذهنی‌ات حرف می‌زنی و هیاهو به راه انداخته‌ای، آگاه باش، فضا را بگشا و مثل آن‌ها ذهنت را خاموش کن و در این لحظه حاضر باش.

نکته: ما اصلاً به اشخاص دیگر مثل همسر و دوستانمان کاری نداریم، بلکه همه حواسمان به خودمان است. باید هر لحظه در خودمان بازبینی کنیم که آیا به‌عنوان من‌ذهنی عربده می‌کشیم یا فضا را باز کرده و «آنصتوا» را رعایت می‌کنیم؟



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۶۹۲

پس شما خاموش باشید اَنْصِتُوا

تا زبانتان من شوم در گفت و گو

[خداوند به ما می گوید:] پس شما فضا را باز کنید و ذهن را خاموش نگه دارید تا من زبانتان شوم و از طریق شما در گفت و گوهایتان سخن بگویم.

نکته ۱: اگر ما انسان‌ها بخواهیم در زمین باقی بمانیم و همدیگر را به خاطر چیزهای سطحی نکشیم، باید حواسمان روی خودمان باشد و فضا را بگشاییم تا خورشید خداوند از درونمان طلوع کند و همه از جنس یک هشیاری واحد شویم.

نکته ۲: من ذهنی و هشیاری جسمی، یک سیستم و ساختاری است که زندگی خراب‌کن و ضررزننده است. ما با گوش کردن به ابیات مولانا و تلقین آن‌ها به خود، باید خودمان را متقاعد کنیم که با این من ذهنی به خودمان ضررهای زیادی زده‌ایم، درحالی که فکر می‌کردیم خداوند یا دیگران به ما ضرر زده‌اند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۴۵۶

اَنْصِتُوا را گوش کن، خاموش باش

چون زبان حق نگشتی، گوش باش

ای انسان، فرمان «اَنْصِتُوا» را که به معنای «خاموش باشید» است، گوش کن و با فضاگشایی ذهنت را خاموش کن. و تا زمانی که آن قدر فضا را نگشوده‌ای که مرکزت عدم بشود و زندگی از طریق تو سخن بگوید، فقط گوش کن.



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۵۵

بانگِ سگ اندر شکم، باشد زیان

نه شکارانگیز و نه شب پاسبان

عوعو و سروصدای سگانی که هنوز در شکم مادر به سر می‌برند زیان دارد و بی‌فایده است؛ زیرا در این حالت نه شکاری تعقیب می‌کنند و نه شب‌ها نگهبانی می‌دهند تا دزدی را فراری دهند.

[عوعو کردن انسان در ذهن که درحقیقت هیچ چیزی نمی‌داند نیز بی‌فایده است؛ زیرا او از طریق فکر و عمل برحسب من‌ذهنی و دیدِ غلط، هم به خودش و هم به دیگران ضرر می‌زند ولی فکر می‌کند سود می‌رساند.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۵۶

گرگ نادیده که منع او بود

دزد نادیده که دفع او شود

چنین سگانی نه گرگی دیده‌اند که او را از تهاجم بازدارند و فراری بدهند، و نه دزدی دیده‌اند که او را دفع کنند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۵۷

از حریمی، وز هوای سروری

در نظر کند و به لافیدن جری

*حریمی: آزمند، زیاده‌خواه



*جری: گستاخ

انسان‌های فرومایه که من ذهنی دارند به سبب حرص فراوان و شهوتِ قدرت‌طلبی، ریاست‌طلبی و بهتر و بالاتر درآمدن از دیگران، درکی ضعیف از پیغام‌های خداوند دارند و در لاف زدن و ادعا کردن گستاخ و پررو هستند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۵۹

ماه نادیده نشان‌ها می‌دهد

روستایی را بدان کژ می‌نهد

آن قوم غافل که در ذهن هستند، بی‌آنکه ماهِ حقیقت یعنی خداوند را دیده باشند از آن نشانی‌ها می‌دهند و بدین ترتیب افراد ساده‌لوح را که من ذهنی دارند، به گمراهی می‌کشند.

[در بعضی از نسخه‌ها، به جای روستایی، روشنایی آورده شده که در این صورت می‌توانیم این‌طور معنا کنیم: کسانی که من ذهنی دارند، روشنایی یا هشیاری انسان‌ها را کژ و تبدیل به من ذهنی می‌کنند.]

نکته ۱: ما نباید خودمان و خداوند را توصیف کنیم؛ زیرا توصیف خود سبب ایجاد من ذهنی می‌شود و توصیف خداوند نیز ما را منحرف می‌کند، چون خداوند به توصیف در نمی‌آید.

نکته ۲: خداوند می‌خواهد همین لحظه به صورت آفتاب از مرکز ما بالا بیاید، ولی ما با مقاومت جلوی او را گرفته‌ایم.

نکته ۳: ما باید اَنصِتوا را رعایت کنیم و ساکت باشیم، ولی ما با تندتند حرف زدن و فکر کردن امید داریم من ذهنی زندگی ما را درست کند که هیچ‌وقت هم درست نمی‌کند.



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۹۶۹

رازها را می کند حق آشکار

چون بخواهد رُست، تخمِ بدِ مکار

خداوند رازها را آشکار می کند، یعنی هر چیزی که در این لحظه فکر و عمل می کنی، آشکار می شود. حال که هر بذری بکاری همان خواهد روید، پس هرگز تخمِ بدِ من ذهنی را نکار یعنی یک چیز ذهنی را به مرکزت نیاور و برحسب آن فکر و عمل نکن، زیرا درد بیشتری را برداشت می کنی.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۸۲

فعلِ توست این غصه هایِ دم به دم

این بُود معنیِ قَدْ جَفَّ الْقَلَمُ

معنی «جَفَّ الْقَلَمُ» «خشک شد قلم زندگی به آن چه سزاوار هستی»، همین غصه هایی است که هر لحظه یکی پس از دیگری به سراغت می آیند و حالت را خراب می کنند؛ اینها نتیجه سالها فکر و عمل براساس همانیدگیها، رنجش و ایجاد درد بوده است.

نکته ۱: وضعیت بیرون ما، سلامتی جسم، فکر و هیجانات ما بستگی به این دارد که این لحظه مرکزمان چقدر منبسط و یا چقدر منقبض است. هر کسی بیرونش پر از غصه و خرابی است، یعنی مقاومت دارد و مرکزش منقبض شده است.

نکته ۲: اگر ما بخواهیم با خودمان به صلح برسیم و یا بخواهیم با دیگران به وحدت برسیم باید هیچ همانیدگی ای در مرکزمان نماند و پاک و ناب شویم.



نکته ۳: هیچ همانندگی‌ای به ما زندگی نمی‌دهد بلکه غصه‌های دم‌به‌دم برای ما ایجاد می‌کند.

حدیث

«جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا أَنْتَ لَاقٍ.»

«خشک شد قلم به آنچه سزاوار بودی.»

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۱۴

بر قرین خویش مَفْزَا در صِفَت

کَانَ فِرَاقِ أَرَدِ یَقِینِ در عَاقِبَت

ای انسان، در صفت رفتار و حرف زدن با من ذهنی، بر قرین اصلی خود که خداوند است، پیشی‌نگیر و به او مجال سخن گفتن بده. یعنی با فضاگشایی و مرکز عدم ذهنیت را خاموش کن تا زندگی از طریق تو سخن بگوید و شراب عشق، شادی و آرامش را در جام تو بریزد. در غیر این صورت، بدون شک از خداوند و انسان‌های زنده‌شده به او جدا خواهی شد و نمی‌توانی با آن‌ها به وحدت بررسی.

نکته: ما فکر می‌کنیم اگر از فکری به فکر دیگر و از دردی به درد دیگر برویم زندگی ما درست می‌شود، ولی نه تنها زندگی ما درست نمی‌شود بلکه سبب جدایی ما از خداوند شده و ما را از کمک و رحمت او بی‌نصیب می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۷۱

پیشِ بینایانِ خَبرِ گفتنِ خَطَاسَت

کَانَ دَلِیلِ غَفَلَتِ وَ نَقْصَانِ مَاسَت



پیش بینایانی چون مولانا و قرین اصلی، خداوند، با من ذهنی و مرکزی انباشته از همانیدگی‌ها فکر و عمل کردن خطاست، چراکه بینا و دانای اصلی زندگی است و این تندتند فکر کردن و حرف زدن، داشتن ناموس و پندار کمال دلیل بر ناآگاهی، غفلت و نقص من ذهنی ماست.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۷۲

پیش بینا، شد خموشی نفع تو

بهر این آمد خطابِ اَنْصِتُوا

ساکت کردن ذهن و خاموش ماندن در پیشگاه خداوند و انسان‌های زنده‌شده به زندگی، به نفع تو است. به همین دلیل «خطابِ اَنْصِتُوا» یعنی «خاموش باشید» آمده است.

نکته: اگر فضا را باز کنیم و زندگی از طریق ما سخن بگوید، در این صورت ما هم می‌توانیم صحبت کنیم، ولی اگر دیدیم چیزی از فضای درون برنخاست و به عبارتی از فضای یکتایی چیزی نیامد و خاموش شد، در این صورت ما با من ذهنی صحبت کرده‌ایم و نباید دیگر صحبت کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۷۳

گر بفرماید: بگو، بر گوی خوش

لیک اندک گو، دراز اندر مَکَش

اگر فضا را باز کردی و خداوند و یا انسان زنده به زندگی گفت: «حرف بزن، تا من از طریق تو خودم را بیان کنم»، تو خوب و گزیده و اندک بگو، نه این که با گفتن زیاد و طولانی دوباره من ذهنی را بسازی و براساس سبب‌سازی من ذهنی سخن بگویی. [همیشه باید مواظب باشی که خطا نکنی.]



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۷۴

ور بفرماید که اندر گش دراز

همچنین شرمین بگو، با امر ساز

*شرمین: شرمناک، باحیا

*با امر ساز: از دستورات اطاعت کن

اگر فضا را گشودی و نیروی زندگی از طریق تو خود را بیان کرد، در این صورت به خودت مغرور نشو و اگر آن نیرو خواست بیشتر از طریق تو سخن بگوید، امرش را مطیع باش و با شرم او را دنبال کن، یعنی نگذار من ذهنی دوباره بیدار شود و با زیاد سخن گفتن خود را بالا ببرد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۲۲

چون تو گوش‌ی، او زبان، نی جنس تو

گوش‌ها را حق بفرمود: اَنْصِتُوا

ای انسان از آن جا که تو از جنس سکوت و گوش کردن هستی و خداوند از جنس زبان و سخن گفتن، بنابراین خداوند به خاموشی ذهن و رعایت سکوت فرمان داده است. پس من ذهنی‌ات را که همواره از فکری به فکر دیگر می‌پرد خاموش کن و با تندتند فکر کردن از خداوند پیشی نگیر تا شاید مورد رحمت خداوند قرار بگیری، زندگی از طریق تو سخن بگوید و قرآن درونت را که من ذهنی به هیچ وجه قادر به خواندنش نیست بخواند.



قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۲۰۴

«وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ اُنصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ.»

«هرگاه قرآن خوانده شود، گوش فرادهید و خموشی گزینید، باشد که از لطف و رحمت پروردگار برخوردار شوید.»

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۲۳

کودک اول چون بزاید شیرنوش

مدتی خاموش باشد، جمله گوش

*شیرنوش: نوشنده شیر، شیرخوار

به عنوان مثال وقتی کودک متولد می شود، ابتدا شیر می نوشد و مدتی خاموش و سراپا گوش می شود.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۲۴

مدتی می بایدش لب دوختن

از سخن، تا او سخن آموختن

آن نوزاد شیرنوش باید مدتی ساکت و خاموش باشد و به مادرش گوش بدهد تا سخن گفتن را یاد بگیرد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۲۵

ور نباشد گوش و تی تی می کند

خویشتن را گنگ گیتی می کند



*تی تی: کلمه ای که مرغان را بدان خوانند، زبان کودکانه

اگر کودک تازه متولدشده تا مدتی به مادر و اطرافیانش گوش ندهد، خاموش نباشد و شروع به «تی تی» کند، یعنی حرف‌های نامربوط و بی‌معنی بزند، در این صورت هیچ‌گاه زبان به سخن نگشوده و خویشتن را به گنگ بودن در جهان مشهور می‌کند.

نکته ۱: ما با آوردن چیزهایی که ذهن نشان می‌دهد به مرکزمان، کر می‌شویم و حرف‌های زندگی را نمی‌شنویم در نتیجه لال هم می‌شویم و نمی‌توانیم به زبان زندگی سخن بگوییم.

نکته ۲: اگر مدتی ذهنمان را به مرکزمان نیاورده، برحسب همانندگی‌ها فکر و عمل نکنیم، همچنین فضا را باز و مرکز خود را عدم کنیم و به مادر خود، خداوند، گوش دهیم، پس از مدتی خداوند از زبان ما سخن می‌گوید.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۶۶

گوش را بندد طمع از استماع

چشم را بندد غرض از اطلاع

*غرض: قصد

طمع یا آوردن چیزهایی که ذهن نشان می‌دهد به مرکز و زندگی خواستن از آن‌ها باعث می‌شود پیغام‌های زندگی را نشنویم. غرض‌ورزی من‌ذهنی یا دید ذهنی داشتن نیز چشم هشیاری را می‌بندد و انسان را از دیدن حقیقت محروم می‌کند. [مثلاً اگر غرض ما زیاد کردن پولمان باشد، جلوی چشم عدم ما را می‌گیرد].

نکته ۱: وقتی چیزهایی که ذهن نشان می‌دهد به مرکزمان می‌آیند، من‌ذهنی تشکیل می‌شود.



نکته ۲: انسانی که با مرکز همانیده همواره در فکر بیشتر کردن همانیدگی‌های خود است، هیچ‌گاه به انسان‌های دیگر گوش نمی‌دهد، صحبت‌های آن‌ها را نمی‌شنود و نسبت به درد و رنج آن‌ها بی‌تفاوت است. همچنین او علی‌رغم این که تمام توجهش معطوف زیاد کردن همانیدگی‌هاست، نسبت به حال خود نیز بی‌تفاوت است و نمی‌بیند که چگونه به خودش ضرر می‌زند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۶۷

همچنانکه آن جنین را طمعِ خون

کأن غذایِ اوست در اوطانِ دون

*اوطان: وطن‌ها

*دون: پست و فرومایه

همان‌طور که جنین را طمعِ خوردنِ خون، که غذای اصلی او در جایگاه‌های پست و فرومایه، یعنی رحم مادر است، [ادامه در بیت بعد]

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۶۸

از حدیثِ این جهان، محجوب کرد

غیرِ خون، او می‌نداند چاشتِ خورد

از شنیدن و پذیرش توصیفات که درباره این جهان به او گفته‌اند محروم کرد، چراکه او غیر از خون غذای دیگری نمی‌شناسد.



[ما نیز به عنوان هشیاری که در رحم ذهن تنها از بند ناف این جهان تغذیه می‌شویم و طمع خوردن درد و همانیدگی را داریم، از شنیدن توصیفات فضای یکتایی محروم هستیم و آن را نمی‌پذیریم، درحالی که ذهن یک وطن پست به‌شمار می‌آید و باید هرچه سریع‌تر از آن خارج شویم.]

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۶۵

هیچ در گوشِ کسی زایشان نرفت

کاین طمع آمد حجابِ ژرف و زفت

*زفت: ستبر؛ درشت؛ فربه

ولی این سخنان به گوشِ هیچ‌یک از انسان‌های من‌ذهنی فرو نمی‌رود، چراکه طمع، یعنی آوردن چیزهایی که ذهن نشان می‌دهد به مرکز و زندگی خواستن از آن‌ها و تلاش برای زیادتر کردنشان، حجابی بسیار عمیق و بزرگ است.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۸۱

یک زمان کار است بگزار و بتاز

کارِ کوتاه را مکن بر خود دراز

[اگر به حرف‌های مولانا گوش دهی و از آن چیزی که ذهنت نشان می‌دهد قطع امید کنی] کار زنده شدن به زندگی یک لحظه است، بنابراین فضا را باز کن و با رها کردن من‌ذهنی، به سوی زندگی بشتاب و با ماندن در ذهن این کارِ راحت و کوتاه را این قدر طولانی نکن.



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۸۲

خواه در صد سال، خواهی یک زمان

این امانت وا گزار و وارهان

*گزاردن: انجام دادن، ادا کردن

حال می‌خواهی کار زنده شدن به زندگی را در صد سال انجام بده و یا در یک لحظه، بالاخره باید حق امانت الهی را ادا کرده و خود را از شرّ من‌ذهنی نجات دهی.

نکته ۱: اگر ما به جای زنده شدن به زندگی وقتمان را تلف کرده، مرتب مشغول پیدا کردن علت و سبب‌ها در هپروتِ ذهن شویم و بررسی کنیم که چه کسی ما را به این روز انداخته، یا این که مثلاً ما چگونه با سبب‌سازی ذهن این مسائل را برای خودمان به‌وجود آورده‌ایم و چگونه می‌توانیم آن‌ها را حل کنیم، در این صورت به جایی نخواهیم رسید.

نکته ۲: باید توجه کرد سیستم علت‌ومعلولی ذهن یک سیستم اشتباه است که برحسب دید غلط همانیدگی‌ها می‌بیند و انسان با این دید هیچ‌گاه نمی‌تواند حقایق را درک کند. بنابراین فقط باید فضاگشایی کند چراکه در این حالت، تمام علائم من‌ذهنی از جمله خشم، رنجش، حسادت، انتقاد، توقع، نومیدی و ترس و ... خاموش شده و در فضای گشوده‌شده از بین می‌رود. این‌گونه است که کار زنده شدن به زندگی نیز کوتاه می‌شود.

نکته ۳: ما مسئولیت زندگی‌مان را نمی‌پذیریم، تقصیر خود را گردن خدا انداخته و می‌گوییم خدا زندگی ما را خراب کرده‌است، درحالی‌که ما از جنس خداوند هستیم، او سرمست خودش است و هر لحظه می‌خواهد زندگی ما را درست کند. همچنین خداوند تمام گناهان گذشته ما را بخشیده‌است، ما هم باید خودمان را ببخشیم.



نکته ۴: انسان‌های من‌ذهنی حال انسان را خراب می‌کنند، اما ما با بودن در ذهن متوجه این حقیقت نیستیم و همواره از تنها شدن و تنها ماندن فرار می‌کنیم.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۹۰ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com